

## ناگفته‌هایی از عملیات والفجر ۲

بدون شک عملیات والفجر ۲ یکی از بزرگترین و مهمترین عملیات‌ها در طول تاریخ جنگ و یک عملیات استثنایی در این موقعیت از زمان به شمار می‌رود و امروز کمتر کسی پیدا می‌شود که بانام سردار تنگه احد شهید مرتضی جاویدی فرمانده حماسه آفرین گردان فجر لشکر ۳۳ المهدی آشنا نباشد. سردار حماسه آفرینی که با شجاعت و درایت خود محاصره چند روزه گردان فجر در تپه بردزرد و منطقه حاج عمران را به یک پیروزی بزرگ مبدل نمود و با همان استواری و مردانگی که داشتند ۴ روز و ۵ شب در محاصره ماندند و هنگامی که کار به انتها رسیده بود فرمانده کل سپاه پاسداران دستور عقب نشینی گردان محاصره شده را می‌دهد و شهید جاویدی در جواب آقای محسن رضائی یک پیام تاریخی می‌دهد و با شجاعت و مردانگی می‌گوید که " ما مقاومت می‌کنیم و اجازه نخواهیم داد که تاریخ تنگه احد در اسلام ۲ بار تکرار شود " و اینجا می‌مانیم و تا آخرین قطره خونمان دفاع می‌کنیم . و پس از آن ۴ روز در محاصره ماندند و دشمن را زمین گیر کردند و نتیجه موفقیت آمیز عملیات را به نفع خود رقم زدند. در طول این محاصره حرکت آن گردان حماسه ای بود که در تاریخ جنگ قابل توجه است و چه زیبا پس از پایان همین عملیات بود که حضرت امام (ره) در پاسداشت رشادت‌های این سردار حماسه آفرین بر پیشانی ایشان بوسه زد. در اینجا گوشه‌هایی از بیانات سردار محمد جعفر اسدی معاون نیروی زمینی سپاه و فرمانده وقت لشکر ۳۳ المهدی پیرامون این عملیات و وضعیت دره حاج عمران همراه با خاطرات سردار بسیجی و فرمانده گروهان عملیاتی ارتفاع برد زرد شهید ابوالقاسم چوپان و رزمندگان شهرستان استهبان که در این عملیات شرکت داشتند و در آن محاصره ۴ روزه بوده‌اند به حضورتان تقدیم می‌گردد :

عملیات والفجر ۲ یک ویژگی داشت که بازکردن آن وضعیت شاید امر دشواری باشد. ما در سطح گسترده جبهه‌ها مقداری عدم پیروزی‌هایی داشتیم که شاید بزرگترین آن والفجر مقدماتی بود و از نظر نیرو و امکانات شناسائی تدارک وسیعی دیده بودیم و تمام امکانات خود را به کار گرفته بودیم که یک عملیاتی که شایسته جمهوری اسلامی باشد در جنوب انجام دهیم که متاسفانه باوجودی که تمام امکانات ما در این زمینه مصرف شد هیچ‌گونه موفقیتی بدست نیاوردیم. پس از آن عملیات والفجر ۱ را انجام دادیم و آن هم مشابه عملیات والفجر مقدماتی بود و یک اثر نامطلوبی در نیروها ایجاد شد و برعکس آن روحیه بالائی برای دشمن پیدا شده بود یعنی تا قبل از این عملیات در هر منطقه‌ای که عملیات انجام داده بودیم توفیق

نسبی داشتیم ولی در عملیات والفجر مقدماتی افت نسبی هم برای برادران بسیجی و هم برای برادران پاسدار پیدا شده بود و برایشان این مسئله خیلی سنگین بود. من این را از چهره مسؤولین جنگ برداشت کردم که نیازمند یک عملیات موفق برای جبران این مسائل هستیم و شهید مهدی باکری فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا پیشنهاد دهنده منطقه غرب برای عملیات والفجر ۲ بودند و با شناختی که ایشان از منطقه داشتند معتقد بود که اگر ما آمادگی داشته باشیم منطقه قابلیت این را دارد که ما عملیات موفق را انجام دهیم. منطقه ای که انتخاب شده بود کوهستانی بود عبور از ارتفاعات بسیار دشوار بود و احتیاج به امکانات ویژه ای داشت. با این وجود که در فروردین جهت شناسائی وارد منطقه شده بودیم ولی بخش وسیعی از منطقه پوشیده از برف بود. کارهای شناسائی در منطقه انجام شد و براساس آن شناسائی مشخص شد که عراق بیش از ۵۰ پایگاه در منطقه دارد و در مقابل این پایگاه ها یک تیپی از ارتش مستقر بود و یک پرده پوشش در آنجا درست شده بود و از گوشه و کنار این پرده پوشش عراقی ها عبور می کردند و وارد کشور می شدند و ضدانقلاب هم در آنجا رفت و آمد داشت. دره حاج عمران هم یک دره بسیار پرآب و سرسبزی شده بود جهت تجهیز و آموزش و تدارک ضدانقلاب و دشمن سرمایه گذاری وسیعی در منطقه انجام داده بود. هر چه شناسایی ما بیشتر می شد نگرانی ما نسبت به این عملیات بیشتر می شد زیرا تیپ ۳۳ المهدی تا آن روز عملیاتی در غرب کشور و خصوصا مناطق کوهستانی انجام نداده بود و بیشتر عملیات ها در جنوب انجام می شد و نیروها با دشت و سیم خاردار و تله منور و میادین مین و کمین های دشمن سروکار داشتند حال آنکه در این عملیات طبیعت هم به کمک دشمن آمده بود و هنگامی که قصد دسترسی به دشمن را داشتیم باید یک منطقه کوهستانی را پشت سر می گذاشتیم تا به خط مقدم دشمن برسیم و در اینجا که ما قصد شناسائی کامل منطقه را داشتیم دشمن یک خط پیوسته نداشت که ما بتوانیم او را عرض یابی کنیم و ابتدا و انتهای خط را بدست آوریم و از دو طرف آن را قیچی کنیم و گازانبری خط را جمع کنیم. اگر 53 پایگاه در منطقه حاج عمران بود باید برای هر پایگاه جداگانه نیرو در نظر می گرفتیم و هر نیروئی برای خود تقسیم کار می کرد تا بتواند از ۲ محور یا از چند محور وارد شود تا موقعیت کسب کند بیشترین توجیهی که من در طول عملیات ها برای گردان های عمل کننده داشتیم در عملیات والفجر ۲ بود و با اصراری که آقای جاویدی داشتند ما مدام به گردان فجر سر می زدیم و وضعیت دشمن را برای آنها توضیح می دادیم و اهمیت محوری را که قرار بود این گردان در آنجا وارد عمل شود به برادران گوشزد می کردیم. یادم هست در آخرین صحبتی که برای نیروهای گردان داشتیم به آنها گفتم که این محلی که شما وارد می شوید یک جاده ای است که از زیر پارک موتوری

عبور می کند و تمام پایگاه های دشمن از همین نقطه تغذیه می شود و اگر شما نتوانستید آنجا را بگیرید آن جا گلوگاه دشمن است شما فشار آورید دشمن خفه می شود ولی اگر آنجا را نتوانستید حفظ کنید همان اتفاقی که در صدر اسلام در جنگ احد برای مسلمان به وجود آمد برای ما نیز به وجود می آید و آن منطقه یک اهمیت بیشتری دارد و نهایتا عزیزان اصرار داشتند که این عملیات را به هر نحوی که شده است انجام دهند. پس از پایان صحبتها گردان حرکت خود را آغاز نمود. شب اول قبل از عملیات گردان در بالای قمطره چون راه زیادی را پیاده طی کرده بودند چند ساعتی استراحت کردند. شب دوم از محوری که مشخص شده بود نیروها عبور کردند و رسیدند به ابتدای تپه برد زرد. تا رسیدن نیروها به آنجا سکوت رادیویی بود و پس از پایان سکوت رادیویی با آنها تماس گرفتیم و گفتند به هدفمان نزدیک می شویم عملیات شروع شد و یک قسمت از اهداف مشخص شده را آنها تصرف کردند و چون دشمن بر آنها برتری داشت و امکاناتشان زیاد بود قسمت دیگر هدف گرفته نمی شد و دشمن از دور مشرف بود بر تپه ای که این گردان روی آن قرار داشت ولی آن ناحیه ای که دست دشمن بود گردان فجر بر آن اشراف داشت و دشمن باید از پایین به طرف بالا می آمد و تفاوتی که این ۲ اشراف داشت این بود که دشمن با فاصله اشراف داشت ولی گردان فجر بدون فاصله اشراف داشت. شب اول تعدادی اسیر آنجا گرفته شد و با آنها ارتباط داشتیم و مرتضی گفت که وضعیت بچه ها خوب است و با کد رمز به ما گفت که این موشها در پایین می لولند. مقداری با ایشان صحبت شد و متوجه شدیم که صبح عملیات اولین هواپیمائی که آمد تپه برد زرد را بمباران کرد. هلیکوپترها آمدند و تپه برد زرد را مورد هدف قرار دادند و این را متوجه شدیم که این تپه برای دشمن خیلی اهمیت دارد و مرتضی گزارش داد که یک چهار لول ضد هوائی از دشمن بر روی تپه مانده است که متاسفانه خراب است و بچه ها در حال تعمیر و راه انداختن آن هستند. فردای آن روز با همان ضد هوائی که بچه ها آن را تعمیر کرده بودند جاده تدارکاتی دشمن کاملا مسدود شد و ۵۶ ماشین را در جاده مورد هدف قرار دادند که یکی از ماشین ها حامل بار مهمات بود و منفجر شد و انفجار آن ماشین و مابقی ماشین های منهدم شده باعث شد که جاده کاملا مسدود شود و دشمن تغذیه نشود روز سوم بود که شهید صیاد شیرازی به ما امر کردند که در صورت امکان کاری بکنید که آقای جاویدی از تپه برد زرد بیاید عقب و من با تعجب به ایشان گفتم که ما الان با دشمن درگیر هستیم. آقای رضائی هم فرمودند که یک نفر را بفرستید به گردان فجر، به آقای جاویدی بگویند که گردان را به عقب بکشاند و من به آقا محسن گفتم که راهی نداریم که بخوایم به عقب بیایم هر مسیری که ما به جلو برویم دشمن است و هر مسیری که مرتضی به عقب بیاید نیز دشمن است و گردان نمی تواند با

دشمن درگیر شود. آقای صیاد شیرازی به ذهنشان مطلبی رسید که شخصا با آقا مرتضی صحبت کند و فرمودند که آقای جاویدی یک تدبیری بیندیش که بیائی به موقعیت ما و مرتضی با جرات و شجاعت گفت که :

"من به سردار اسدی قول داده ام که واقعه تنگه احد در اسلام ۲ بار تکرار نشود برای ما همان یک بار در تاریخ کافی است"

مسائلی بود که شاید برای همه عزیزانی که در جریان این عملیات قرار می گیرند تصور آن مشکل باشد اما یکی از آنها که از جهت فنی شاید بعضی ها بتوانند توجیه کنند اما هیچ توجیهی ندارد این بود که :

شهید جاویدی به همراه نیروهای گردان فجر یک بی سیم پی آر سی ۷۷ همراه داشت که نوع باتری که این بی سیمها را تغذیه می کند اگر سالم و نرمال باشد ۸ ساعت می تواند فرستندگی داشته باشد و اگر فرستندگی کم باشد طول باتری برای گیرندگی بیشتر می شود یعنی پس از ۸ ساعت کار با بی سیم این باتری تمام می شود. آقا مرتضی و نیروها تا آن زمانی که به هدف رسیدند به علت یک سری مسائل سکوت رادیوئی داشتند و پس از رسیدن به هدف بی سیم روشن شد و ۴ روز و ۵ شب که گردان در محاصره بود این بی سیم با همان باتری مداوم پیام می داد و پیام می گرفت: و هیچ کس متوجه نشد که این بی سیم چگونه تغذیه می شود و با همین یک باتری ۴ روز و ۵ شب با یک حالت اضطراری که ما از ایشان گزارش می خواستیم کار می کرد. یعنی اگر با این باتری فقط بی سیم روشن می ماند و پیام دریافت می کرد بیشتر از ۲۴ ساعت یا 48 ساعت دوام نمی یافت و این خود یکی از امدادهای غیبی خداوند بود که برای ما اتفاق افتاد و آن را باچشم خود دیدیم. در مورد امدادهای غیبی خداوند در آن محاصره ۴ روزه شهید محسن پیرامون که در آن عملیات مجروح شده بود نقل می کند که: حرکت کوه پیمائی را که شروع کردیم باید از بالای پایگاههای کوچک دشمن عبور می کردیم و از آنجا که خدا در قرآن و عده داده " وجعلنا من بین ایدیهم سدا و... " دشمنان شما هم کر هستند و هم کور هستند و از پس و پیش آنها پرده ای کشیدیم و نمی بینند. دشمن متوجه عبور ما نشد و ما بالاخره از پایگاه ها و محللهای صعب العبور بدون هیچ مشکلی عبور کردیم. شهید حمید زکی پور نقل می کند که: تعدادی از بچه های گردان شهید شدند و به لقا . . . پیوستند. در این تپه ۴۰ الی ۵۰ زخمی روی دستمان بود چون در محاصره بودیم هیچ کاری نمی توانستیم بکنیم. بچه ها ذکر می خواندند و یا مهدی می

گفتند . به هر طریقی بود آن روز نیز مقاومت کردیم و فرمانده گروهان ما شهید ابوالقاسم چوپان می گفت که ماهیچ کدامان اسیر نمی شویم و یک نارنجک برداشته بود که اگر اسیر شدیم نارنجک را وسط نیروها منفجر کند تا هم خود ما شهید شویم و هم نیروهای عراقی به هلاکت برسند. ما در آنجا شیر خشک پیدا کردیم و چون غذای دیگری نداشتیم شیر خشک را به مجروحان دادیم. رودخانه ای در پایین بود که نمی توانستیم از آنجا آب بیآوریم و به برادرانی که سالم بودند اصرار داشتیم که ما را به عقب ببرند و فرمانده گردان هم که شهید جاویدی بودم می گفت: همان قولی که دادیم عمل خواهیم کرد و تا آخرین نفرمان اینجا شهید می شویم ولی به عقب نمی رویم و ما با توکل به خدا و امام زمان (عج) پیروز خواهیم شد و اگر هم شهید شدیم باز پیروزیم. باصحبتهای شهید جاویدی بچه ها روحیه شان خیلی قوی شده بود. روز سوم بود که برادر محسن رضائی پیام دادند که استقامت کنید اگر این تپه را بگیرید مانند این است که تمام منطقه را گرفته اید و پس از آن برادران مقاومت را ادامه دادند. روز سوم هم کم کم به غروب نزدیک می شد. عصر روز چهارم بود که با بی سیم به ما مژده رسیدن نیرو را دادند و ما با پاتکهای دشمن در مقابله بودیم و با شیر خشکی که داشتیم استقامت کردیم و صبح روز پنجم بود که نیروهای خودی به ما رسیدند آمبولانس آمد و تعدادی از زخمی ها را به عقب برده پیرامون واقعه صبح پنجم سردار اسدی ادامه می دهد که: به اتفاق شهید حاج محمود ستوده قائم مقام لشکر المهدی به روی تپه رفتیم و هنوز هوا کاملا روشن نشده بود و زیر نور ماه بود که بسیاری از شهدا را دیدیم و خیلی از شهدا را می شناختیم. اجسادى که نزدیک بودند برادران آنها را جمع آوری کرده بودند و آنهایی که دور بودند برادران نتوانسته بودند آنها را جمع آوری کنند مجروحین را در یک سنگر نگهداری می کردند و از شیر خشکی که در سنگر بود مجروحین را تغذیه می کردند و با همان لباس های خونی پانسمان شده بودند و یک صحنه دلخراش و سختی بود که شکر خدا با مقاومت و پیروزی سپری شده بود از برادرانی که روی تپه مقاومت می کردند ۱۷۱۶ نفر بیشتر زنده نمانده بودند که الحمدالله الحاق حاصل شد و این تپه از آن وضعیت و ویژگی که داشت بیرون آمد. شهید حمید زکی پور نقل می کند که: صبح روز پنجم بود که نیروهای خودی به ما رسیدند. در تپه کنار ما ۱۲ نفر بودند و آمبولانس آمد و تعدادی از زخمی ها را به عقب برد و فرمانده گروهان ما شهید ابوالقاسم چوپان اینقدر روحیه داشت که به بچه ها روحیه می داد. هنگامی که نیروها جایگزین ما شدند خیلی ایشان اصرار داشتند که جنازه تمام شهدا را به پایین آوریم سپس به اتفاق برادران ماشین آوردیم و جنازه ها را به پایین تپه انتقال دادیم و پس از آن به پادگان جلدیان آمدیم .

عصر روز پنجم بود که دوباره ما را سازماندهی کردند و پس از سوار شدن بر یک فروند هلیکوپتر به تپه دیگری که به تپه شهید صدر نامگذاری شده بود منتقل شدیم و به جلو رفتیم تا به نزدیکیهای دشمن رسیدیم. به مادستور عقب نشینی دادند و عراق هم مجددا پاتک خود را شروع کرد و الحمدالله یک نفر از برادران هم زخمی نشد خلاصه اینکه دشمن در این تپه هیچ کاری نتوانست بکند. پس از عقب نشینی به کوه هائی که ارتفاع بلندی داشت رسیدیم و شهید چوپان دستور توقف داد و ایشان به همراه چند نفر از برادران رفتند تا در روی تپه شهید صدر عملیات انجام دهند و پس از درگیری با دشمن تپه را گرفتند و برادران در آنجا مقاومت کردند و ایستادند که متاسفانه ترکش به ریه شهید چوپان اصابت کرد و در حالی که چندین بار به سجده می رفت و در حال راز و نیاز با خدا بود بر اثر ترکش پیاپی خمپاره دشمن به شهادت رسید. شهید صیاد شیرازی در یکی از مصاحبه ها پیرامون این عملیات نقل می کند که پس از پایان عملیات با برادر رضائی صحبت کردیم چه پاداشی داده شود که در خور برادران شرکت کننده در این عملیات باشد و به این نتیجه رسیدیم که این عزیزان را به زیارت امام ببریم. و این دیدار خستگی را از تن تمام نیروها در می آورد و در همین دیدارها بود که آن دیدار تاریخی رخ داد و آن را هیچگاه فراموش نمی کنم. ما ضمن اینکه رزمندگان را به صورت جمعی به دیدار امام می بردیم گفتیم که یکی از رزمندگان برجسته این عملیات را خصوصی به حضور حضرت امام (ره) ببریم و فرد موردنظرمان هم شهید جاویدی بود و همراه شهید جاویدی بیرون از حسینیه در مسیر ورودی حضرت امام قرار گرفتیم. امام که برای ورود به حسینیه تشریف آوردند خدمتشان عرض کردیم که این رزمنده در این عملیات حماسه آفریدو.. همین که صحبتهایمان به اتمام رسید شهید جاویدی به طرف امام پرید و گردن امام را بغل کرد و شروع کرد به گردن و سر و صورت امام بوسه زدن و شهید جاویدی اختیار را از کف داده بود و.. و ما به حال ایشان غبطه می خوردیم که توفیقی اینچنین نصیبش شده است و به چیزی که آرزو داشت رسیده است و به دنبال آن صحنه عجیب تر که دیدیم زمانی بود که شهید جاویدی آرام شد و کنار ایستاد یک دفعه دیدیم که امام با آن قامت مبارکشان خم شدند و پیشانی این بسیجی را بوسیدند و من تا آن زمان این چنین صحنه ای را در عمرم ندیده بودم و چنین صحنه هائی بیانگر این واقعیت است که همانطور که رزمندگان به امام (ره) عشق می ورزیدند و علاقه داشتند. حضرت امام هم به رزمندگان به ویژه بسیجیان علاقه و محبت زیادی داشتند و این علاقه را ابراز می فرمودند. یاد و خاطره تمامی شهدای حماسه آفرین این عملیات و شهدای لشکر 33المهدی (عج) گرامی باد .